پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۴
۱۴
شماره ۴۴۱۲
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

نسیم مرعشی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

اصلاً خوب انشا نمی‌نوشتم

■ از تمام نویسندگانی که آثارشان را خوانده‌ام، تأثیر پذیرفته‌ام

عکاس: غلامرضا رمضانی | فرهیختگان

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

مهم‌ترین نویسنده زن دهه شصتی؟ شاید، اما شکی نیست که مرعشی یکی از بهترین‌هایشان است. او متولد اهواز است اما سخت می‌شود این موضوع را تشخیص داد. نه لهجه جنوبی دارد و نه غلظت عربی. ساده است و اگر تصویرش را کسی ندیده باشد، سخت تشخیص می‌دهد که او همان، نسیم مرعشی نویسنده «پاییز فصل آخر سال است» و «هرس» باشد. مرعشی شبیه به کلیشه‌ای که از نویسنده‌ها ساخته نیست. تنها شباهت او با باقی اهالی قلم در سکوت است. برای خبرنگارها و روزنامه‌نگارها (البته خبرنگارها بیشتر) آدم‌هایی که بخش مهمی از روزگارشان را در سکوت می‌گذرانند، عذاب الیم‌اند. واقعیتش گرفتن مصاحبه با مرعشی هم سخت بود. آدمی که خیلی مایل نیست حرف بزند و جملاتش را تند و تند و بدون مکث بیان می‌کند. اگر در دوره نیوشتن آثار ژول ورن را می‌خواندند، به یاد دارم که بسیار رایج بود. اما من به آن سبک علاقه‌ای نداشتم. در آن دوره به من توصیه می‌کردند کتاب‌های بزرگسالان را نخوانم، ولی من این توصیه‌ها را چندان جدی نگرفتم. کاسان می‌کنم پدرم نیز همچون من معتقد بود که کتاب خوانی محدودیت سنی ندارد. پدرم در همان ایام مرا به کتابخانه شرکت نفت برد تا از آنجا برای خود کتاب انتخاب کنم و به کتاب‌های متنوع‌تری دسترسی پیدا کردم.

گمان می‌کنم «کیهان بچه‌ها» در اهواز کمتر در دسترس بود.

اتفاقاً در دسترس بود. ما مشترکش بودیم.

«کیهان بچه‌ها» برایتان جذابیتی نداشت؟

من به خواندن داستان‌های حجیم و آثار بزرگسالان عادت کرده بودم؛ آثاری مانند «گُمت مونت‌کریستو» و برخی دیگر از کتاب‌های حجیم. به دلیل آنکه سریع می‌خواندم، هرچه کتاب قطورتر بود، برایم جذابیت بیشتری داشت و بیشتر به برقراری ارتباط با آن‌ها تمایل داشتم. در مورد نشریاتی مانند «کیهان بچه‌ها»، به یاد دارم که بزرگ‌ترین داستانی که یک‌بار منتشر کرده باشد، نه بیشتر. من اصولاً اهل نوشتن در آن فضا نبودم. در آن دوره، وبلاگ‌نویسی بسیار رایج بود و نویسندگان بیشتر به آن می‌پرداختند و مطالب وبلاگ‌ها پس از چندی در سرویس‌های خبرخوان مانند گوردز نیز گردآوری می‌شد. اما من واقعاً در این عرصه فعالیتی نداشتم.

حتی اکنون نیز حضور چشمگیری ندارید. یعنی ما شما را در فضای مجازی بسیار کم می‌بینیم یا شاید اصلاً حضور ندارید. دلیل این امر چیست؟ واقعاً چرا؟ زیرا نویسندگان بسیاری را می‌شناسیم که حضور فعالی دارند؛ به‌عنوان مثال، آقای فولادی نسب تقریباً به تمام وقایع روز واکنش نشان می‌دهند و از سویی دیگر، بسیاری از نوشته‌های خود را در این فضا منتشر می‌کنند. این در حالی است که به نظر می‌رسد شما چندان هم‌گام با زمانه خود در این عرصه نیستید.

بله، درست است. بخشی از این موضوع به این بازمی‌گردد که اصولاً احساس می‌کنم اطلاعات چندان زیادی درباره تمام مسائل ندارم. من نویسنده هستم، اما لزوماً از سواد سیاسی یا توانایی واکنش نشان دادن به همه مسائل برخوردار نیستم. به گمان من، این امر به تبحر و مجموعه‌ای از پیش‌نیازها احتیاج دارد که من فاقد آن‌ها هستم. زمانی که به‌عنوان یک فرد عادی بخواهم واکنش نشان دهم، کار بسیار ساده‌ای است؛ اما وقتی قرار است به‌عنوان یک نویسنده واکنش نشان دهم، موضوع برای من مسئولیت بیشتری به همراه دارد. به یاد دارم که یک بار درباره مسأله‌ای با این مضمون نوشته بودم که «فلان پدیده، نفرین خاورمیانه است». پس از آن، دختر نوجوانی را دیدم که از من پرسید: «آیا شما واقعاً فکر می‌کنید خاورمیانه نفرین شده است و ما باید از اینجا بیرویم؟» من نیز در آن لحظه دریافتم که وقتی قرار است به‌عنوان یک نویسنده، واکنشی نشان دهم، دیگر موضوع به این سادگی‌ها نیست.

درباره چه موضوعی واکنش نشان داده بودید؟

دقیقاً به یاد نمی‌آورم چه موضوعی بود. یکی از آن اتفاقات رایج در خاورمیانه بود و شاید به همین دلیل جزئیاتش را به خاطر ندارم.

هدف من از این پرسش، نکته دیگری است. بله، به دنبال بررسی جنبه دیگری هستم و آن این است که، نمی‌دانم، شاید این جمله که می‌گویم که افراد هر دهه شباهت‌های بسیاری به یکدیگر دارند، خیلی کلیشه‌ای باشد. به این معنا که مجموعه‌ای از مؤلفه‌های مشترک میان آن‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال، دختران متولد دهه‌های ۶۰ و ۷۰، مؤلفه‌های مشترکی در ذهن دارند و اساساً تجربه‌ها و چهارچوب زمانی خاص خود را دارا هستند. درحقیقت، بسیار علاقه‌مندم بدانم. طبیعتاً نوشتن در آن دوران، به‌ویژه میان جوانان، به یک پدیده مهم تبدیل شده بود. در همان ایام، فیس‌بوک نیز به‌تدریج در حال گسترش بود؛ گمان می‌کنم حدوداً از سال ۱۳۸۸ به بعد، استفاده از فیس‌بوک رواج یافته بود. نوشته‌های کوتاه به‌سرعت در حال رواج یافتن بود. اینکه شما در چنین فضایی، ناگهان به نوشتن در یک مجله، نشریه یا روزنامه روی آوردید، برای من جالب توجه است. چه عاملی موجب این گرایش شد؟ آیا چندان اهل فعالیت در فضای فیس‌بوک نبودید یا در آنجا نیز فعالیت می‌کردید؟

خیر، فعالیت چندانی در آن فضا نداشتم. در واقع، صرفاً در حد یک مصرف‌کننده محتوا بودم؛ شاید چند عکس منتشر کرده باشم، نه بیشتر. من اصولاً اهل نوشتن در آن فضا نبودم. در آن دوره، وبلاگ‌نویسی بسیار رایج بود و نویسندگان بیشتر به آن می‌پرداختند و مطالب وبلاگ‌ها پس از چندی در سرویس‌های خبرخوان مانند گوردز نیز گردآوری می‌شد. اما من واقعاً در این عرصه فعالیتی نداشتم.

در دوره‌های مختلف زندگی، بخش‌های متفاوتی از کتابخانه برایم جذابیت پیدا می‌کرد. یعنی در دوران کودکی به نوعی بود و با افزایش سن، این علاقه به بخش‌های دیگری معطوف می‌شد. این جذابیت متناسب با سن آن دوران تغییر می‌کرد.

از دوران کودکی‌تان بگویید. در آن زمان، آیا ارتباطی مستقیم با خود فضای کتابخانه داشتید یا داستان شما با کتاب‌خوانی چگونه آغاز شد؟ نخستین کتابی که خودتان برای خواندن برگزیدید، چه بود؟

این ارتباط برای من بسیار زود برقرار شد. به یاد دارم که افلب کتاب‌های بزرگسالان را می‌خواندم. حتی معلمانم نیز چندان از این مسأله خشنود نبودند. به یاد می‌آورم که یکی از معلمانم، پدرم را به مدرسه فراخوانده و به او گفته بود کتاب‌هایی که من می‌خوانم، به‌هیچ‌وجه مناسب سن من نیست.

جذاب‌ترین بخش آن کتابخانه برای شما کدام قسمت بود؟

در دوره‌های مختلف زندگی، بخش‌های متفاوتی از کتابخانه برایم جذابیت پیدا می‌کرد. یعنی در دوران کودکی به نوعی بود و با افزایش سن، این علاقه به بخش‌های دیگری معطوف می‌شد. این جذابیت متناسب با سن آن دوران تغییر می‌کرد.

رمان «بامداد خمار» در آن زمان، آیا ارتباطی مستقیم با خود فضای کتابخانه داشتید یا داستان شما با کتاب‌خوانی چگونه آغاز شد؟ نخستین کتابی که خودتان برای خواندن برگزیدید، چه بود؟

این ارتباط برای من بسیار زود برقرار شد. به یاد دارم که افلب کتاب‌های بزرگسالان را می‌خواندم. حتی معلمانم نیز چندان از این مسأله خشنود نبودند. به یاد می‌آورم که یکی از معلمانم، پدرم را به مدرسه فراخوانده و به او گفته بود کتاب‌هایی که من می‌خوانم، به‌هیچ‌وجه مناسب سن من نیست.

چقدر عجیب!

بله، من هیچ‌گاه انشانویس خوبی نبودم و هیچ‌وقت انشاهایم را در کلاس نمی‌خواندم. از آنجا که در تمام دوران کودکی دچار لکنت شدیدی بودم، نه چیزی داوطلبانه می‌خواندم و نه به پرسش‌های درسی شفاهی پاسخ می‌دادم. اصولاً برای یک دوره طولانی چندساله، دانش‌آموز ساکتی در کلاس بودم.

به نظرمن، تمامی کودکانی که نویسندگی را به‌طور جدی آغاز می‌کنند، مهم‌ترین تجربه‌شان در دوران مدرسه، نوشتن انشا است. یعنی درحالی، شاید یک تشویق، توانسته باشد در این مسیر اثرگذار باشد. شما چطور؟ آیا خاطره خاصی از دوران مدرسه و انشانویسی دارید؟

در انشانویسی اصلاً گوی نبودم.

به‌عنوان مثال، دارای نوعی تابوشکنی است. بله.

بله، طرح داستان آن تا حدی برخلاف روال معمول بود. هرچند برخی از قواعد رایج ادبیات عام‌پسند نیز در آن رعایت شده بود. به یاد دارم که در آن زمان، آثار فهیمه رحیمی نیز بسیار رایج بود و خوانندگان بسیاری داشت.

آثار نویسندگانی چون مرتضی مؤدب‌پور نیز در آن دوره بسیار رایج بودند.

بله، به یاد دارم که دیگران می‌خواندند. البته همکلاسی‌های من در مدرسه بیشتر به درس توجه داشتند تا مطالعه این آثار؛ ولی به یاد می‌آورم که می‌دانستم و تصور نمی‌کردم روزی نویسنده یک اثر ادبی باشم.

به نظرمن، تمامی کودکانی که نویسندگی را به‌طور جدی آغاز می‌کنند، مهم‌ترین تجربه‌شان در دوران مدرسه، نوشتن انشا است. یعنی درحالی، شاید یک تشویق، توانسته باشد در این مسیر اثرگذار باشد. شما چطور؟ آیا خاطره خاصی از دوران مدرسه و انشانویسی دارید؟

اصلاً خوب انشا نمی‌نوشتم.

آثار نویسندگانی چون مرتضی مؤدب‌پور نیز در آن دوره بسیار رایج بودند.

بله، به یاد دارم که دیگران می‌خواندند. البته همکلاسی‌های من در مدرسه بیشتر به درس توجه داشتند تا مطالعه این آثار؛ ولی به یاد می‌آورم که

سال ۱۳۸۶. یعنی تقریباً می‌توان گفت آن دوران، هم دوران اوج مجله «همشهری جوان» و هم دوران اوج رمان‌های عام‌پسند بود. هرچند شاید تا حدی نیز از دوران اوج آن عبور کرده بودیم.

بله، در آن زمان دوران اوج آن سپری شده بود.

رمان «بامداد خمار»، برای مثال، در آن دوره هرگز فروش عمده خود را پشت سر گذاشته و از دوران اوجش فاصله گرفته بود.

اوج فروش آن اگر اشتباه نکنم، اواخر دهه ۷۰ بود.

آیا شما تجربه خواندن این نوع کتاب‌ها، مانند «بامداد خمار» را داشتید؟

هر کتابی که طولانی بود و مرا به خود جذب می‌کرد، برایم بسیار خوشایند بود. البته از میان تمامی این آثار عام‌پسند، من صرفاً «بامداد خمار» را خوانده‌ام. به نظرم رمان بسیار پرکشش و ساختارمندی است. بخشی از ویژگی‌های رمان عام‌پسند را دارامست. اما در عین حال، برخی از قواعد رایج و کلیشه‌های این‌گونه رمان‌ها را نیز هوشمندانه می‌شکند.

به‌عنوان مثال، دارای نوعی تابوشکنی است. بله.

بله، طرح داستان آن تا حدی برخلاف روال معمول بود. هرچند برخی از قواعد رایج ادبیات عام‌پسند نیز در آن رعایت شده بود. به یاد دارم که در آن زمان، آثار فهیمه رحیمی نیز بسیار رایج بود و خوانندگان بسیاری داشت.

آثار نویسندگانی چون مرتضی مؤدب‌پور نیز در آن دوره بسیار رایج بودند.

بله، به یاد دارم که دیگران می‌خواندند. البته همکلاسی‌های من در مدرسه بیشتر به درس توجه داشتند تا مطالعه این آثار؛ ولی به یاد می‌آورم که

بسیار خب. پس به همکاری با «همشهری جوان» رسیدیم و قرار بود در آنجا به معرفی کتاب بپردازید، درست است؟

بله، هرچند پیش‌تر در موارد متعدد درباره این دوره از فعالیتم توضیح دادم و شاید تکرار آن دیگر ضروری نباشد.

هدف من از این پرسش، نکته دیگری است. بله، به دنبال بررسی جنبه دیگری هستم و آن این است که، نمی‌دانم، شاید این جمله که می‌گویم که افراد هر دهه شباهت‌های بسیاری به یکدیگر دارند، خیلی کلیشه‌ای باشد. به این معنا که مجموعه‌ای از مؤلفه‌های مشترک میان آن‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال، دختران متولد دهه‌های ۶۰ و ۷۰، مؤلفه‌های مشترکی در ذهن دارند و اساساً تجربه‌ها و چهارچوب زمانی خاص خود را دارا هستند. درحقیقت، بسیار علاقه‌مندم بدانم. طبیعتاً نوشتن در آن دوران، به‌ویژه میان جوانان، به یک پدیده مهم تبدیل شده بود. در همان ایام، فیس‌بوک نیز به‌تدریج در حال گسترش بود؛ گمان می‌کنم حدوداً از سال ۱۳۸۸ به بعد، استفاده از فیس‌بوک رواج یافته بود. نوشته‌های کوتاه به‌سرعت در حال رواج یافتن بود. اینکه شما در چنین فضایی، ناگهان به نوشتن در یک مجله، نشریه یا روزنامه روی آوردید، برای من جالب توجه است. چه عاملی موجب این گرایش شد؟ آیا چندان اهل فعالیت در فضای فیس‌بوک نبودید یا در آنجا نیز فعالیت می‌کردید؟

خیر، فعالیت چندانی در آن فضا نداشتم. در واقع، صرفاً در حد یک مصرف‌کننده محتوا بودم؛ شاید چند عکس منتشر کرده باشم، نه بیشتر. من اصولاً اهل نوشتن در آن فضا نبودم. در آن دوره، وبلاگ‌نویسی بسیار رایج بود و نویسندگان بیشتر به آن می‌پرداختند و مطالب وبلاگ‌ها پس از چندی در سرویس‌های خبرخوان مانند گوردز نیز گردآوری می‌شد. اما من واقعاً در این عرصه فعالیتی نداشتم.

حتی اکنون نیز حضور چشمگیری ندارید. یعنی ما شما را در فضای مجازی بسیار کم می‌بینیم یا شاید اصلاً حضور ندارید. دلیل این امر چیست؟ واقعاً چرا؟ زیرا نویسندگان بسیاری را می‌شناسیم که حضور فعالی دارند؛ به‌عنوان مثال، آقای فولادی نسب تقریباً به تمام وقایع روز واکنش نشان می‌دهند و از سویی دیگر، بسیاری از نوشته‌های خود را در این فضا منتشر می‌کنند. این در حالی است که به نظر می‌رسد شما چندان هم‌گام با زمانه خود در این عرصه نیستید.

بله، درست است. بخشی از این موضوع به این بازمی‌گردد که اصولاً احساس می‌کنم اطلاعات چندان زیادی درباره تمام مسائل ندارم. من نویسنده هستم، اما لزوماً از سواد سیاسی یا توانایی واکنش نشان دادن به همه مسائل برخوردار نیستم. به گمان من، این امر به تبحر و مجموعه‌ای از پیش‌نیازها احتیاج دارد که من فاقد آن‌ها هستم. زمانی که به‌عنوان یک فرد عادی بخواهم واکنش نشان دهم، کار بسیار ساده‌ای است؛ اما وقتی قرار است به‌عنوان یک نویسنده واکنش نشان دهم، موضوع برای من مسئولیت بیشتری به همراه دارد. به یاد دارم که یک بار درباره مسأله‌ای با این مضمون نوشته بودم که «فلان پدیده، نفرین خاورمیانه است». پس از آن، دختر نوجوانی را دیدم که از من پرسید: «آیا شما واقعاً فکر می‌کنید خاورمیانه نفرین شده است و ما باید از اینجا بیرویم؟» من نیز در آن لحظه دریافتم که وقتی قرار است به‌عنوان یک نویسنده، واکنشی نشان دهم، دیگر موضوع به این سادگی‌ها نیست.

درباره چه موضوعی واکنش نشان داده بودید؟

دقیقاً به یاد نمی‌آورم چه موضوعی بود. یکی از آن اتفاقات رایج در خاورمیانه بود و شاید به همین دلیل جزئیاتش را به خاطر ندارم.